■ سال بیست‌وهفتم ■ شماره ۷۸۱۹ ■ یکشنبه ■ ۱۹ دی ۱۴۰۰ ■ ۶ جمادی‌الثانی ۱۴۴۳ ■ 9 Jan. 2022

ایران فرهنگی

جشنواره عمار به ایستگاه دوازدهم رسید

◄ | صفحه ۱۵

چند نکته در باره نمایش «پایین سمت چپ» به کارگردانی هادی محرابی

تسلسل بی‌پایان دوگانه‌ها

◄ | صفحه ۱۴

طرح: ۷۴۴۲

رازبقا و فنای نظریه‌های وارداتی

مسافران ناخوانده سرزمین فکری ما

«رفت و آمد نظریه‌ها» در دستگاه فکری یک جامعه تابع چه قوانینی است؟

دکتر رضا ماحوزی
استاد فلسفه و هیأت علمی
مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

۱ «آستین» فیلسوف تحلیلی معروف زمانه ما، تعبیری دارد از اینکه دستکش را متناسب با سایز دست و انگشتان دست درست می‌کنند. بدین معنا که این قامت دست و انگشتان دست است که اندازه دستکش و نحوه کارایی آن را معین می‌کند. بر همین قیاس، نظریه‌ها نیز متناسب با پرسش‌ها، امکانات مفهومی و نظری و نیازهای جوامع ساخته می‌شوند و بکار می‌روند. نظریه‌ای که با پرسش یا پرسش‌های یک جامعه ارتباطی نداشته باشد و نتواند بدان‌ها پاسخ دهد یا امکانات مفهومی لازم در سرزمین میهمان برای تبدیل آن نظریه به نظریه‌ای قابل فهم و راه‌حلی درخور درون یک فرهنگ علمی و آکادمیک وجود نداشته باشد و از همه مهمتر، آن نظریه نسبتی با نیازهای آن جامعه نداشته باشد، طبیعی است که آن نظریه نتواند در سرزمین میهمان، حضوری بادوام و معنادار داشته باشد.

حتی اگر چنان نظریه‌ای توسط اندیشمندی بزرگ در سطح جهانی ارائه شده باشد و آوازه آن اندیشمند همگان را برای جدی گرفتن آن نظریه متقاعد کرده باشد، تا زمانی که آن نظریه با نیازهای سرزمین مقصد و دستگاه مفهومی و علمی آن خطه رابطه معقولی برقرار نکند و نتواند با دیگر نظریه‌های فعال در آن سرزمین گفت‌وگویی بادوام و مؤثر داشته باشد، حضور آن نظریه در اقلیم یا همان سرزمین مقصد (دوم)، حضوری عاریتی و موقتی خواهد بود نه حضوری از سر دعوت و به اقتضای طبیعت. بدین معنا، این نظریه نه در سفری طبیعی بلکه در جریان نوعی تحمیل از جانب قدرت‌ها و هژمونی‌های سیاسی یا اقتصادی و نظامی مدتی «میهمان ناخوانده» فرهنگ‌ها و سرزمین‌ها بوده و بعد از چند صباحی رخت بربسته و می‌رود.

۲ بر اساس این منطق می‌توان راز بقا و عدم بقای بسیاری از نظریه‌ها را در سرزمین‌مان فهم کرد. بوعلی و سهروردی و خواجه نصیرالدین طوسی و میرداماد و ملاصدرا و مولوی و عطار و صدها اندیشمند بزرگ و متوسط در عین توانایی بر اندیشیدن و خلق نظریه‌های حائز توجه در موضوعات متعدد، خود سفیران فرهنگی سرزمین‌ها و نظریه‌های دیگر بوده‌اند. در اندیشه آنان «نظریه‌های مسافر» جای مناسب خود را یافته و با نظریه‌های هم‌تراز خویش گفت‌وگوهای عمیق داشته‌اند؛ هرچند توسط آن متفکر تعدیل شده یا کنار نهاده شده و اندیشه‌ای بدیل بر صدر نشسته باشد. آنها در واقع پاسخ‌هایی به پرسش‌های متفکرند؛ پرسش‌هایی که از بطن نیازهای جامعه برخاسته و متفکر در همفکری و گفت‌وگویی عمیق با اندیشمندان و نظریه‌های دیگر اقلیم‌ها، در نهایت تلاش می‌کند راه‌حل مناسبی را بیابد یا از میان آنها یکی را انتخاب کند.

بوعلی در فلسفه خود با حکمای یونان و مصر و هند و ایران باستان و زمانه خود و متن مقدس و مردمان عادی گفت‌وگو می‌کند. او مسائل مستحدثه را ریشه‌یابی کرده و تلاش دارد فراتر از فهم عامه راه‌حل خروج از مشکل را بیابد. او «متفکر گفت‌وگو» است چنانکه شیخ اشراق و سهروردی و دیگران چنین بوده‌اند.

حال می‌توان پرسید آیا زمانه ما با همه تفاوتی که با دوران پیشین دارد از همان منطق پیروی می‌کند یا منطقی دیگر بر آن حاکم است؟ واقعیت آن است که در زمانه ما، نظام‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی و هرگونه نظام هژمونیکی که درصدد توسعه قدرت خود است، همواره تلاش دارد نیازآفرینی کرده و سپس پاسخ‌هایی دم‌دستی به آن پرسش‌ها ارائه دهد خواه از طریق ترجمه آن نظریه‌ها و خواه از طریق تغییر سبک فکری و رفتاری و زندگی شهروندان. چنین نظام‌هایی خود آورنده نظریه‌ها هستند و متناسب با اراده معطوف به قدرت خویش، آن جریان‌ها را رهبری می‌کنند.

۳ در چنین شرایطی آیا باز هم می‌توان از نسبت نیازها و نظریه‌ها سخن گفت؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت اگرچه نظام‌های هژمونیک با تغییر سبک فکری و رفتاری و زندگی جوامع، نیازهای جدیدی را ایجاد کرده و زمینه طرح آن نیازها را فراهم می‌کنند و بنابراین ورود و کاربست آن نظریه‌ها را به‌صورت طبیعی جلوه می‌دهند اما واقعیت آن است که تحمیل‌های هژمونیک همواره سر سلامت به در نبرده و چه بسا در نتیجه تحمیل‌های هژمونیک، موضوع‌های ساده به مسأله و بحران تبدیل شوند؛ بحران‌هایی که اساساً هژمونی‌های مزبور نه خواهان آنها بودند و نه حتی وقوع‌شان را پیش‌بینی می‌کردند.

به دیگر سخن، تصادم نظریه‌های وارداتی و سبک‌های فکری و رفتاری و زندگی جدید با ساختارهای فکری و رفتاری پیشین جوامع مقصد، چه بسا به رویدادهایی تلخ منجر شود که اساساً نظریه‌های مهاجر وارداتی و تحمیلی قادر به فهم و هضم و حل آنها نیستند. گویی همچنان پاسخ به آن پرسش، مثبت است. بدین معنا که نظریه‌ها اگر رابطه‌ای طبیعی و ارگانیک و منطقی با نیازهای یک کشور و دستگاه فکری و فاهمه مفهومی مردمان آن نداشته باشد و نتواند با گذشته وی ارتباط معقولی برقرار کند چه بسا راه را بر بیراه‌های بسیاری باز کند.

خاورمیانه عربی و اسلامی یکی از میدان‌های بزرگ این سنخ از تصادم‌ها است. ورود اندیشه‌های ناسیونالیستی مدرن (و نه سنتی)، سوسیالیستی، کاپیتالیستی و امثالهم در سده اخیر کشورهای واقع در این منطقه نشان داده است چگونه این نظریه‌ها بی‌آنکه بر بستری طبیعی سوار شده باشند، با خوانشی کج و معوج از تاریخ و فرهنگ این سرزمین‌ها، اندک نظم طبیعی فرهنگی و زبانی آنان را برهم زده و برخلاف دعاوی و قول‌های آنچنانی، بدبختی‌هایی به بار آورده‌اند که همچنان دامنگیر آنها است. ظهور جریان‌های سنت‌خواهانه در واکنش به این نظریه‌ها و رویکردها و وقوع انقلاب‌های کوچک و بزرگ هم نتوانسته بحران این کشورها را حل کند و عطش سیاستمداران و متفکران قوم را بنشاند.

۴ با این توصیف همچنان این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان نظریه‌های اندیشمندان بزرگ و نظریه‌های مؤثر جهانی را در کشوری دیگر با زمینه‌های فکری متفاوت و دغدغه‌هایی دیگر، وارد کرد بی‌آنکه چنین اقدامی به آشوبی دامنگیر و بحرانی گسترده منجر شود؟

پاسخ را می‌توان همچنان در استعاره «دستکش و دست» یافت. نظریه‌ها نمی‌توانند بدون مقدمه و بدون برقرار کردن ارتباطی معقول با نظام فکری پیشین- که از قضا سابقه‌ای چند صد ساله دارند و در گوشه گوشه زندگی مردم به‌صورت ملموس و ناملموس حضور دارند- و بدون پاسخی مشخص به نیازهای معین آن جامعه، پیش کشیده شوند. این سخن به‌معنای بستن راه ورود نظریه‌های غریبه در ساختار فکری یک جامعه نیست بلکه به‌معنای ترسیم راه درست و روان‌شناختی ورود آنها است. اساساً نظریه‌ها و صاحبانشان قبل از ورود به سرزمین و جامعه‌ای دیگر باید دعوت شوند. نه بدین معنا که همچون میهمانی محترم بر مجلسی وارد شوند و با پایان میهمانی از آنجا خارج شوند؛ بلکه بدین معنا که بدانند برای چه دعوت شده‌اند و در این میهمانی چه باید بگویند و چگونه با صاحبان مجلس معاشرت کنند.

این تمثیل بیش از آنکه به‌معنای تفویض اراده و شعور و اختیاری برای نظریه‌ها باشد، انگشت خود را به سوی واردکنندگان نظریه‌ها نشانه گرفته است. مترجمان و مروجان نظریه‌ها و مدرسان آثار علمی و فکری صاحبنظران مشهور بین‌المللی باید در ترجمه‌ها و گفتارها و تدریس‌های خود با آن متفکران و نظریه‌ها گفت‌وگو کنند. آنان باید دقیقاً اعلام دارند چرا ترجمه چنین کتابی و معرفی چنین نظریه‌ای برای ما ضروری است. این کتاب و نظریه چه نیازی را از ما حل می‌کند و چگونه می‌تواند در گوشه‌ای از دستگاه مفهومی و فکری ما بنشیند و با دیگر ارکان فکر ما، خواه گذشته و خواه حال ما و حتی طرح‌های آتی ما، گفت‌وگو کند. بدون چنین استقرار آرام و مبتنی بر گفت‌وگو و تعاملی نمی‌توان از آمدن‌ها و نشستن‌ها سخن گفت. بدون این اهتمام و گفت‌وگوی متأملانه با نظریه‌ها و ترجمه‌ها، تاریخ باز هم تکرار خواهد شد؛ گاه در کسوت یک هژمونی مسلط که نظام فکری و فرهنگی خاصی را پیش می‌کشد و گاه در کسوت نفی آن هژمونی و برآوردن هژمونی‌ای دیگر.

نیم نگاه

■ **نظریه‌ها اگر رابطه‌ای طبیعی و ارگانیک و منطقی با نیازهای یک کشور و دستگاه فکری و فاهمه مفهومی مردمان آن نداشته باشد راه را بر بیراه‌های زیادی باز خواهند کرد.**

■ **نظریه‌ها متناسب با پرسش‌ها، امکانات مفهومی و نظری و نیازهای جوامع ساخته می‌شوند و بکار می‌روند. نظریه‌ای که با پرسش‌های یک جامعه ارتباطی نداشته باشد و نتواند بدان‌ها پاسخ دهد طبیعی است که آن نظریه نتواند در سرزمین میهمان، حضوری بادوام و معنادار داشته باشد.**

■ **نظریه‌ها و صاحبانشان قبل از ورود به سرزمین و جامعه‌ای دیگر باید دعوت شوند. مترجمان و مروجان و مدرسان نظریه‌ها باید دقیقاً اعلام دارند چرا ترجمه چنین کتابی و معرفی چنین نظریه‌ای برای ما ضروری است. این کتاب و نظریه چه نیازی را از ما حل می‌کند و چگونه می‌تواند در گوشه‌ای از دستگاه مفهومی و فکری ما بنشیند و با دیگر ارکان فکر ما، گفت‌وگو کند.**

عکس: ipsa

کمکی که پدیدارشناسی به «جامعه‌شناسان تاریخ» می‌کند

دسترسی به امور فراموش‌شده

چرا روش پدیدارشناسانه برای «تفسیر درست واقعیت» ضرورت دارد؟

گفتار

دکتر رضا صمیم
جامعه‌شناس و
عضو هیأت علمی
پژوهشکده مطالعات
اجتماعی و فرهنگی

۱ تاریخ اغلب بستر امور فراموش و کتمان‌شده است. بنابراین روشی در مطالعه تاریخ کارآمدتر، راستین و انتقادی خواهد بود که این «امور فراموش و کتمان‌شده» را بازیابی کند. در این فضا «پدیدارشناسی» روشی است که می‌تواند به این بازیابی جامه‌عمل بپوشاند.

اما منظور از «امور فراموش و کتمان‌شده» چیست؟ تصور کنید که برای رسیدن به یک مقصد خاص، سوار یک وسیله نقلیه عمومی به‌عنوان مثال تاکسی شده‌اید، صندلی عقب و در یک وضعیت خاص، فرد درشت‌اندامی کنار شما می‌نشیند و جا را بر شما تنگ می‌کند، شما می‌خواهید به یک مقصدی برسید و مدام به این مقصد فکر می‌کنید، با گوشی همراهتان کار می‌کنید و می‌کوشید تا به تجربه ملموسی که می‌گذرانید، نیندیشید و خللی در زندگی عادی‌تان ایجاد نکنید. اغلب، این موقعیت مشخص فراموش می‌شود؛ چراکه فراموش نکردن آن، نوعی اختلال در روند زندگی عادی ایجاد می‌کند. این فراموشی، منطق اصلی یا Mainstream روایت‌های ما از تجربیاتی است که در گذشته از سر گذرانده‌ایم.

روش‌های تاریخی انتقادی، سعی می‌کنند بر این منطق Mainstream غلبه کنند. اینجا به‌طور خاص، کار روش پدیدارشناسی (از آنجایی که برآمده از فلسفه «بودن» است) غلبه بر این گرایش کلی یعنی فراموش کردن تجربه‌های مشخص «بودن» در دل تاریخ است. به تعبیری، کار روش پدیدارشناسی این است که «بودش‌های» مشخص ما را در زمان‌ها و مکان‌های مشخص تفسیر کند. بسیاری از اوقات این گونه تصور می‌شود که این «تجربه‌های بودش» تجربه‌های کم‌اهمیتی هستند، ولی پدیدارشناسی این تجربه‌ها را کم‌اهمیت قلمداد نمی‌کند و دقیقاً به این دلیل که آنها را تجربه‌های مهم و استراتژیک برمی‌شمرد، در تفسیر درست واقعیت ضرورت دارد.

۲ برای تفسیر «بودش‌های» مشخص در زمان و مکان‌های مشخص چه باید کرد؟ پدیدارشناسی معمولاً با یک پرسش رادیکال شروع می‌کند؛ رادیکال از این جهت که طرح این پرسش، شرایطی را برای شکاف انداختن در واقعیت پذیرفته‌شده، فراهم می‌کند. به محض طرح این پرسش، نوعی شکاف ایجاد می‌شود و این شکاف به صدر قرار گرفتن، رؤیت‌پذیر و پدیدارشدن امور فراموش‌شده کمک می‌کند و از این طریق ما به «فراموش‌شده‌ها» دسترسی پیدا می‌کنیم.

پرسش رادیکال در پدیدارشناسی «پرسش از قصد کنشگر» است. پرسش از قصد کنشگر، پای خود کنشگر را به میدان می‌کشد. گرایش کلی‌ای در فلسفه زندگی روزمره وجود دارد و آن، این است که ما اغلب می‌کوشیم دخالت خودمان در وقایع را نادیده بگیریم، این نادیده‌گیری به برخی چهارچوب‌های تفسیر تاریخی که سعی می‌کنند کنشگر را از رخداد جدا کنند، کمک می‌کند. پدیدارشناسی با همین پرسش رادیکال (پرسش از قصد کنشگر) می‌کوشد تا پای کنشگر را به میدان بکشد. «پرسش از قصد» برای پدیدارشناس همیشه پدیدارکننده موقعیت مشخص «بودن» است.

موقعیت مشخص «بودن»، موقعیتی است که ما در آن «کنش» می‌کنیم، ما کنش‌های بسیاری را تجربه کرده‌ایم، بسیاری از کنش‌های ملموس را زمانی که به مقصد می‌رسیم، فراموش می‌کنیم یا ارزشی برای آنها در رسیدن به آن مقصد قائل نیستیم. این پرسش رادیکال، این تجربه‌ها را برملا می‌کند و با تفسیر هر کدام از این تجربه‌ها می‌توانیم «واقعیت به مثابه یک منشور» را فهم‌پذیر کنیم.

۳ رژه ورنو، فیلسوف پدیدارشناس، معتقد است «پرسش از قصد» یعنی وقتی کنش می‌کنیم چه در ذهن داریم؟ ولی با این حال، پدیدارشناسی را ذهن‌خوانی نمی‌داند. در پدیدارشناسی، ذهن نمود ذهن است، ذهن زمانی قابل مطالعه است که بتوانیم پدیدار شدنش را به مطالعه بکشیم؛ به تعبیری، ذهن زمانی خودش را به مطالعه می‌سپارد که در چیزی نمودار شود. از پدیدارشناسی می‌توان این نتیجه کلیدی را گرفت که ما همیشه در یک «موقعیت» پدیدار می‌شویم.

> **پدیدارشناسی معمولاً با یک پرسش رادیکال شروع می‌کند؛ این پرسش رادیکال «پرسش از قصد کنشگر» است. به محض طرح این پرسش، نوعی شکاف ایجاد می‌شود و این شکاف به صدر قرار گرفتن، رؤیت‌پذیر و پدیدارشدن امور فراموش‌شده کمک می‌کند و از این طریق ما به «فراموش‌شده‌ها» دسترسی پیدا می‌کنیم. پرسش از قصد کنشگر، پای خود کنشگر را به میدان می‌کشد. گرایش کلی‌ای در فلسفه زندگی روزمره وجود دارد و آن، این است که ما اغلب می‌کوشیم دخالت خودمان در وقایع را نادیده بگیریم، این نادیده‌گیری به برخی چهارچوب‌های تفسیر تاریخی که سعی می‌کنند کنشگر را از رخداد جدا کنند، کمک می‌کند. پدیدارشناسی با همین پرسش رادیکال می‌کوشد تا پای کنشگر را به میدان بکشد**

بنابراین باید به سراغ موقعیت پدیدارشدن کنش برویم، اینجا است که می‌فهمیم هیچ کنشی در خلأ صورت نمی‌گیرد؛ به این معنا که هر کنشگر در یک زمان و مکان مشخصی کنش خود را صورت می‌دهد و این کنش، در برابر و در مواجهه با کنشگران دیگر صورت می‌گیرد. در این معنا، مطالعه پدیدارشناسانه اصولاً یک مطالعه جامعه‌شناختی- تاریخی است؛ چراکه ما در هر مطالعه پدیدارشناسانه به‌دنبال این هستیم که نسبتی برقرار کنیم میان قصد کنشگرانی که در مواجهه باهم و در زمان و مکان مشخصی کنش می‌کنند.

۴ کار هر مطالعه پدیدارشناسانه بررسی چگونگی تلاقی قصدهای کنشگران مشخص، در زمان و مکان مشخص است و این اصل در پدیدارشناسی وجود دارد که شیوه مواجهه کنشگران باهم و شکل تلاقی قصدهای آنان در موقعیت‌های مشخص، در شکل‌گیری مقصد و نتیجه‌ای که از آن کنش دارند، مؤثر است. بنابراین نادیده گرفتن اینها باعث می‌شود تا رخداد را درک نکنیم.

زمانی که «روش پدیدارشناسی» در «جامعه‌شناسی تاریخی» به کار گرفته می‌شود، این شیوه در بردارنده واقعیت‌های بسیار و ابزارهای درجه یک برای تفسیر رخدادی است که به وقوع پیوسته است، تجربه یک رخداد، به زمان، مکان و کنشگران و شیوه در برابر هم قرار گرفتن کنشگران، راه استراتژیک و بسنده‌ای برای پژوهش‌های تاریخی است.

***مکتوب حاضر متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر رضا صمیم است که با عنوان «کاربرد روش پدیدارشناسی در جامعه‌شناسی تاریخی» در دومین همایش «مطالعات روش تحقیق در علوم اجتماعی ایران» ارائه شد.**